بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 4 مهر 1395

عرض شد در مورد حدیث کل شیءٍ مطلق حتی یرد فیه نهیٌ دو مرحله بحث است. یکی اینکه مراد از ورود نهی چیست مرحله دوم اینکه آیا این روایت در مقام جعل اباحه ظاهریه است یا در مقام بیان مطلب دیگری است. در مرحله اول بحث شد که مرحوم آخوند فرموده بودند که ورود به معنای وصول معلوم نیست باشد. می تواند به معنای اصل صدور حکم باشد. اینجا مرحوم اقای داماد یک مطلبی را متذکر شده اند. آهان مرحوم آقا شیخ محمد حسین اشکال کرده بودند که ورود به معنای اصل صدور نیست. وارد مورود باید داشته باشد. بنابراین مورود مکلّف هست. باید به مکلّف وارد شود. مرحوم اقای داماد اینجا مطرح می کنند که این مطلب درست است که ورود به معنایی است که مورود می خواهد ولی مورودش چرا مکلّف باشد؟ مورودش می تواند پیغمبر باشد یعنی خداوند نهیی بر پیغمبر وارد کند. ورد من الله علی النبی نهیٌ. مطابق همان صدور است. یعنی قبل از اینکه به پیغمبر وحی شود و نهی به پیغمبر وارد شود همه اشیاء مطلق هستند.

من تصور می کنم که این معنا خیلی خلاف ظاهر است. ببینید ما در واقع ادعا این است که در جمله حتی یرد فیه نهیٌ تقدیری رخ داده است. و مورود علیه یا مورود حذف شده است از تقدیر. تقدیر نیاز به قرینه دارد اگر مورود علیه مکلف باشد چون کل شیءٍ مطلق در مورد مکلّف هست یعنی هر مکلّفی تکلیفی بر گردنش نیست و امثال اینها. خب آن می تواند قرینه باشد بر اینکه مورودٌ علیه مکلّف هست. ولی اینجا صحبتی از پیغمبر و وحی الهی و این چیزها نیست که بشود به قرینه او مورودٌ علیه یا مورود را پیغمبر صلوات الله علیه قرار دهیم. این خیلی خلاف ظاهر هست که مورودٌ علیه پیغمبر باشد. این است که مورودٌ علیه باید نفس مکلّف باشد. بله آن اشکال دیگر مرحوم آخوند را باید بررسی کرد که در جلسه قبل در موردش صحبت کردیم که آیا به شخص مکلّفین باید برسد یا به نوع مکلّفین؟ که ما عرض می کردیم که وصول به نوع مکلّفین خصوصیتی ندارد. چون وصول به نوع مکلّفین خصوصیتی ندارد، این وجهی ندارد که این وصول به نوع مکلّفین را ملاک قرار دهیم. بنابراین اگر ملاک ورود و وصول باشد، ورود و وصول به شخص مکلّف است نه ورود و وصول به مکلّفین. و مؤیدش هم روایت نقل حسین بن ابی قندر هست که حتی یرد علیک فیه نهیٌ هم وارد شده است. خب این مرحله اول بحث

مرحله دوم بحث این است که حالا مراد از اباحه ای که دارد روایت جعل شده است اباحه ظاهریه است و این روایت ناظر به بحث برائت است یا مطلب دیگری را دارد بیان میکند؟ در اینجا مرحوم نائینی بنا بر نقل آقای خوئی یک عبارتی دارند که من عبارت ایشان را می خوانم که در فواید الاصول یک مقداری متفاوت هست، مرحوم آقای خوئی در اجود التقریرات جلد 2 صفحه 317 این جوری تعبیر کرده اند:

و منها قوله علیه السلام فی مرسله الفقیه کلّ شیءٍ مطلق حتی یرد فیه نهیٌ و الاستدلال به یتوقف علی کون المراد من لفظ الشیء الشیء المجهول و من الورود الوصول فلفظ الورود و ان کان ظاهرا فی الوصول الا ان الظاهر ان المراد من لفظ الشیء هو الشیء لعنوانه الاولی فیکون دلیلا علی کون الاصل فی الاشیاء فی الشریعه و الاباحه حتی یثبت الحق و علیه یکون مطابق الروایه اجنبیا ان محل الکلام بالکلیه

خب این چه می خواهد مرحوم آقای خوئی در تقریر کلام آقای نائینی بیان کنند؟ چیزی که به نظر می رسد کأنه ایشان می خواهند بگویند که چون کلّ شیءٍ، شیء ظاهر در شیء به عنوان اولیه حلالٌ، حلال واقعی مراد هست. بنابراین وقتی که حلال واقعی شد ناظر به اباحه واقعیه است. یک مرتبه ای از اباحه واقعیه را می خواهند بیان کنند. بعد فیکون دلیلا علی کون الاصل فی الاشیاء فی الشریعه الاباحه یثبت، کأنه می خواهند بگویند که قبل از اینکه مطلبی در شرع وارد بشود اصل اشیاء اباحه است. یعنی اباحه قبل از شرع. یک بحث این است که اگر شریعت حکمی صادر نکند اصل چیست ما باید مباح بدانیم؟ اصل اباحه و حظر در کتاب های اصولی وارد شده است غیر از برائت احتیاط است. اباحه از این است که قبل ورود شرع الحکم الاباحه أو الحظر أو التوقف

سؤال:...

پاسخ: حالا به چه دردی می خورد بماند. ولی این بحث غیر از بحث برائت و اشتغال است. در مقام شک نیست. بحث این است که ما جایی که یقین داریم که شیئی اصلا از شرع در موردش حکمی وارد نشده است. می گوید اصل این است که، اما در جایی که نمی دانیم از شرع حکمی وارد شده است یا نشده است حکمش چیست آن را در مقام بیانش نیست. خب حالا این را داشته باشید.

این جور تقریبی که کلام اقای خوئی است اشکال واضحی دارد و آن این است که شما فرض این است که ورود را به معنای وصول گرفته اید. اگر ورود به معنای وصول باشد آن اباحه قبل از شرع به وصول کاری ندارد. به همان صدور نهی واقعی کار دارد. اینکه می گوییم بحث اباحه و حذر در جایی هست که نهی بوجوده الواقعی اصلا صادر نشده باشد آن هست. و الا اگر شما گفتید که نهی مراد وصول است خود این قرینه است که مراد از شیء، شیء به عنوان مجعول الحکم است. ما می گوییم کلّ شیء حلال حتی تعلم انه حرامٌ. یعنی چه؟ آن را قبول دارید که مربوط به برائت است. فرض این است که ترد فیه نهیٌ شما معنا کردید حتی تصل الیکم فیه النهی. جایی که وصول باید قرار بگیرد به قرینه غایه شیء باید شیئی باشد که، یعنی تمام صور. شیئی که معلوم الحرمت است شیئی که مجعول الحرمت است همه اینها را شامل می شود. بنابراین نسبت به شیء مجعول الحرمه هم حکم حلیت بار کرده است و این چیزی نیست جز برائت. در فوائد الوصول بحث را به شکل دیگری مطرح کرده است من فکر می کنم مرحوم آقای خوئی یک مقداری بحث را درست بیان نکردند. حالا من عبارت فوائد الاصول را هم می خوانم. می گوید

و قد استدل للبرائه باخبار اخر اظهرها دلالهً قوله علیه السلام کل شیءٍ مطلق حتی یرد فیه نهیٌ و الاستدلال به مبنیٌ علی ان یکون الورود بمعنی الوصول الی المکلّفین لا الورود المقابل للسکوت و الا کان مفاده اجنبیا عن محل البحث لان الورود المقابل للسکوت هو بمعنی الجعل بالتشریع

اینکه به وسیله تشریع جعلی صورت گیرد.

فیکون مفاد الحدیث المبارک کل شیء مطلق و الناس منه فی سعهٍ ما لم یبین الله تعالی حکمه أی ما ؟؟؟؟؟؟ عنه کما ورد فی الخبر ان الله تعالی سکت عن اشیاء لم یسکت عن هذه؟؟؟؟؟ و عین هذا مما موارد البحث من الشک فی التکلیف بعد تبیّن الاحکام و تبلیغها الی الانام و عروض الاختفاء لبعضها لبعض موجبات الاختفا

این یک بحث دیگر است. این می گوید که یک بحث در بعضی از روایات هست که بعضی از چیزها را خداوند ولو حالا من یک مقداری توضیح بیشتر بدهم. بعضی از چیزها هست که ملاک تحریم در آن وجود دارد ولی خدا به خاطر مصالحی که در ترخیص وجود دارد این باعث می شود که آن ملاک تحریم تأثیر نگذارد در حرمت. شارع به خاطر این آن حرمت را جعل نکند. ملاکی که مقتضی جعل حرمت هست با ملاک ترخیصیه ای که در نفس جعل اباحه و امثال اینها هست یا در نفس عدم جعل تحریم بفرمایید هست با هم دیگر تزاحم می کنند و نتیجه این می شود که شارع مقدس جعل تحریم نمی کند. این می گوید شما یک جایی با عقل خودتان به یک ملاک حرمت رسیدید حرام نکنید خدا خودش می دانسته است که به جهت نسیانا نبوده است و خودش حواسش بوده است و توجه داشته است. این ربطی دیگر به بحث برائت و احتیاط و اینکه در جایی که شک داریم که آیا حکم تحریم است یا حکم اباحه است وظیفه چیست به آنجا ربطی ندارد. خب این نکته خوبی است. آن وقت حتی یرد فیه نهیٌ هم، یَردَ ورود واقعی است یعنی جعل نهی نه به معنی وصول. خب این بیان مرحوم نائینی بنا بر تقریر اجود التقریرات یک بیان قابل توجهی است که حالا بعدا عرض می کنم در کلام آقای صدر بیانات مختلفی وجود دارد مهم ترین بیانش بیانی است که به همین بیان مرحوم نائینی باز می گردد ولی بیانی که در اجود التقریرات هست خیلی تقریرش قابل فهم نیست. خب بگذریم!

مرحوم اقای صدر اینجا بحث را که مطرح می کنند از مرحوم آقای خوئی مطلبی را نقل می کنند و در واقع مرحوم آقای خوئی در مقام پاسخ به همین بیان مرحوم نائینی هستند به یک بیان. که من یک مقداری از بحث را حذف می کنم با حذف بعضی از قسمت های بحث تقریبی که مرحوم آقای صدر طرح می کنند و پاسخ می دهند را دنبال می کنیم. آقای صدر می فرمایند که تقریب استدلال به این روایت بر برائت به این شکل است، این روایت می تواند در مقام بیان حکم عقلی به ترخیص باشد. و مفاد حدیث قبح عقاب بلا بیان است. این یک احتمال. احتمال اول. این احتمال اول با ظهور کلام مولی در مولویت منافات دارد. احتمال دوم این است که مراد اباحه واقعیّه باشد. در اباحه واقعیه ایشان تشقیق شقوق می کند و چندین صورت دارد همه صورت ها را رد می کند من جمله مثلا بعضی از صور را می گوید یک توضیح واضحات است اینکه شارع می گوید که هر چیزی که حلال نیست حرام است. اخبار به اینکه هر چیزی که ضد آن نیست این یکی ضد آن است. خب هر چیزی که سیاه نیست سفید است. حالا بین سیاه و سفیدی ضدّین لا ثلاث لهما. فرض کنید که هر چیزی که متحرم نیست ساکن است. این توضیح واضحات است دیگر.

سؤال:

پاسخ: معنای این روایت این است که همه چیزها حلال است مگر اینکه حرام باشد. این توضیح واضحات است هر چیزی که حرام نیست خب حلال است واضح است. بعد یک احتمالات دیگری مطرح می کنند و آنها هم اباحه واقعیه رد می کنند. حالا من وارد آن بحث ها نمی شوم.

سؤآل:...

پاسخ: ورد را به معنای همان وصول نیست به معنای همان صدور است. بعد حالا احتمالات می گویند اگر به معنای وصول هم باشد اشکال دارد و از این جور احتمالات مطرح می کنند که من حالا آن قسمت ها را درز می گیرم چون خیلی نیازی نمی بینم. می ماند احتمال آخر که مراد اباحه ظاهریه باشد که همان برائت هست. مروم آقای صدر در پاسخ می فرمایند که اینجا یک احتمال چهارمی وجود دارد که آن احتمال چهارم این است که، من عی عبارت ایشان را بخوانم می گوید با این اشکالاتی که ذکر شده است احتمال چهارم باطل نشده است

و هو ان یکون الحدیث فی مقام بیان الملازمه بین الحلیه الواقعیه و عدم الصدور النهی بمعنی الخطاب الخارجی لا بمعنی الاعتبار النفسانی أو المبغوضیه و هذا لیس فضولا من الکلام و بیانا للملازمه بین احد الضدین و عدم الآخر مع حظور الذلک.

توضیح واضحات نیست

فأنما هو اخبار ان انه متی لم یصدر من المولا خطابٌ الحکم الثابت فی عالم الثبوت هو الحل فی مقابل ان یحتمل شخصٌ بالرقم من عدم الصدور خطاب للحرمه ان یکون الحکم فی عالم الثبوت هو الحرمه

سؤال:...

پاسخ: در مورد حکم واقعی است دیگر. مقایسه بین حلیت واقعی است و می گوید هر جایی که نهی صادر نشد این کشف می کند که این واقعا حلال بوده است. بعد این را رد می کنند

الّا انّ هذا الاحتمال ایضا مرفوعٌ عندنا و ذلک لأن حمل النص علی بیان الملازمه بین الحل و عدم ورود النهی لا التعلیق خلاف ظاهر فانّ الظاهر من ذکر المولا حکما مع تقیید مدلول کلامه بشیءٍ کون ذلک الشیء موضوعا لذلک الحکم لا ملازم الموضوعه مثلا

خب عرض کنم خدمت شما محصّل فرمایش ایشان این هست که در واقع موضوع حلیّت واقعیّه عدم صدور خطاب تحریم نیست. حلیّت واقعیه موضوعش یک موضوعات خاص خودش است. اینکه این روایت بیان کند که هر جا که شما دیدید که نهیی صادر نشده است کشف کنید که واقعا شارع اینجا حلیّت جعل کرده است این خلاف ظاهر است. ظاهر دلیل این است که شارع موضوع حلیّت خودش را شرط قرار می دهد. نه آن چیزی را که ملازم هست با آن موضوع واقعی مان را با این بیان خواسته است بیان کند.

بعد ادامه دارد بحث ایشان من بعدا بر می گردم در مورد ادامه بحث ایشان صحبت می کنم. تا اینجای بحث ایشان دو تا استظهار کرده است مبنی بر دو قاعده در باب استظهارات و ظهورات یک قاعده این است که اصل در کلام مولا مولویت است. این قاعده که در کلام مرحوم آقای خوئی و آقایان دیگر هم احیانا وارد شده است قاعده ایست که دلیل ندارد. که گفته است کلامی که امام علیه السلام می گوید در مقام بیان احکام است. آیات قرآن که وارد می شود حتما در مقام بیان احکام است. ببینید در قرآن فوقش آیات الاحکام 500 تا است. کسانی که خیلی آیات زیادی را که ارتباط دوری هم با احکام داشته اند به عنوان آیات الاحکام تلقی کرده اند مجموع آیات الاحکام را 500 تا دانسته اند. نزدیک زیر یک دهم است. یعنی از ده درصد پایین تر است. علتش این است که خداوند سبحان فقط بیان حکم نمی خواهد بکند. چیزهایی که مربوط به جهنم و بهشت است، مربوط به اخلاقیات و معارف هست، همه اینها را میخواهد بیان کند. احکام قسمتی از معارف دینی هست که نصوص دینی متکفّل بیان آنها است. هیچ ظهوری در این جهت که حتما در مقام بیان حکم، به خصوص اموری که به رفتار عملی انسان ها هم ارتباط دارد. حالا بگویید حتما باید مولویت داشته باشد آن خیلی دیگر غریب است. ما اولا می گوییم نکاتی که در دین بیان می شود حتما باید به رفتارهای انسان ها ارتباط نداشته باشد. خیلی از نکات هست مربوط به اعتقادات است مربوط به یک سری امور و آموزه هایی را می خواهد به انسان ها یاد دهد که این آموزه ها ارتباط مستیقم با عمل انسان ها ندارد. از این مرحله هم بگذریم اگر بگوییم اصل این است که نصوص شرعیه در مقام محرّکیت است خب این محرّکیت فقط به مولویت نیست. محرکیت ولو بیان حکم عقل که عقل گاهی اوقات قبح عقاب بلا بیان را بیان کرده اند یعنی اینکه لازم نیست خودت را به زحمت بیاندازی. موقف عملی مکلّف را در قبال یک شیء با تأکید بر حکم عقل بیان کردن این خودش یک نوع بیان رفتار عملی انسان ها است. اینکه حتما باید مولوی به نوع خاص باشد این هیچ وجهی ندارد. خب این یک بیان. یک اصل موضوع دیگری در کلام مرحوم آقای صدر اینجا بیان شده است آن این است که اگر یک قضیه شرعیه ای داشته باشیم و محمول قضیه شرعیه حکم شرعی باشد موضوعش هم حتما باید آن چیزی باشد که در عالم ثبوت به عنوان موضوع حکم شرعی است. آن هم خیلی واضح نیست. اصلا تمام تصویری که ایشان دارد از نظام الفاظی که در شریعت وارد شده است نظام حکم و موضوع و این هم در واقع در همان ذهنیت است که ظاهر کلام مولویت است و ظاهر کلام این است که اگر قضیه شرطیه به کار می برد موضوعش آن موضوعی هست که در عالم ثبوت موضوع حکم است و محمول آن محمول حکم است.

سؤال:... ذهنیت که از قبح عقاب بلا بیان قبول ندارند..

پاسخ: نه نه نه به آن مربوط نیست. این را مبنای با پذیرش قبح عقاب بلا بیان می گوید. اصلا فضای بحث ایشان فضای تسلّمی است با فضای اینکه عقل چیزی به عنوان قبح عقاب بلا بیان داریم تسلّم

سؤال:...

پاسخ: بله. حالا آن اگر نباشد دیگر می شود همان حکم ظاهری. مولویت می شود. نه ایشان حالا می گوید اصلا آن را که ما رو این مبنا دنبال می کنیم قبح عقاب بلا بیان را اگر داشته باشیم.

خب آقای صدر تا اینجا می خواهد بگوید، حالا من این نکته را بگویم

«إنّ اللّٰه سكت عن أشياء و لم يسكت عنها نسياناً»

چه می خواهد بگوید؟ این احتمال چهارمی که ایشان مطرح می کند مفادش تقریبا همین است. می گوید اگر شما خطابی از جانب شارع صادر نشد بفهمید که شارع اینجا حکمی صادر نکرده است. این نکته را هم من عرض می کنم کلّ شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، این اشکالی که آقای صدر مطرح کرده است یعنی این احتمالی که مطرح کرده است این احتمال مبتنی بر این است که ما مطلقٌ را در این روایت به معنای امر مجعول شرعی به اباحه بگیریم. اباحه مجعوله شرعیه. در حالی که ممکن است ما این جوری عبارت را، همان ان الله سکت عن اشیاء و لم یسکت عنها نسیانا، این جوری ما می خواهیم بگوییم که اگر از شارع نهیی صادر نشده باشد شما دیگر ملزم نیستید. نفی التحریم می خواهد بکند نه اثبات الاباحه. یعنی مطلق است یعنی تحریم در اینجا وجود ندارد. می گوید اگر شما بنابراین محمول ما اصلا حکم شرعی نیست کل شیء مطلق، مطلق به معنای عدم التحریم است. نه به معنای اینکه مباحٌ مجعول شرعا. اگر این جوری بیان کنید اصلا این نکته که جایی که شارع یک محمول شرعی ذکر می کند شرطش باید حتما موضوع آن حکم باشد، این از این بحث خارج است.

سؤال:...

پاسخ: معنای چهارم این است کل شیءٍ مباحٌ واقعا اذا لم یصدر خطابٌ بالتحریم. می گوید اگر خطابی برای تحریم صادر نشده باشد، خطاب که یک امر ابراز شیء است. می گوید ما اگر خطاب تحریم بدونیم که صادر نشده است کشف می کنیم که اینجا شارع اباحه جعل کرده است. ایشان می گوید جعل اباحه که موضوعش عدم خطاب جعلی نیست. عدم خطاب چیز نیست. من عرض می کنم این اشکال اولا متوقف بر این است که ما این اصل را قبول داشته باشیم که اگر محمول ما حکم شرعی باشد جزای ما حکم شرعی باشد موضوع قضیه شرطیه هم باید موضوع ثبوتی باشد. این خیلی ظهور ندارد. این یک نکته.

نکته دوم کلّ شیءٍ مطلق حتی یرد فیه نهیٌ ظهور قوی ندارد که مراد از مطلق اطلاق مجعوله شرعیه باشد. ممکن است مراد از اطلاق این است که همان عدم جعل حرمت. می خواهد بگوید که جایی که نهی وارد نشده باشد، واقعا حرمتی وجود ندارد. کلّ شیءٍ مطلق یعنی لم یُجعَل فیه حرمهٌ کلّ شیءٍ غیر مجعولٍ له الحرمه حتی ما لم یصدرِ الخطاب. شارع این جور می خواهد بگوید که جایی که خطاب به تحریم نیست کشف می شود که حرمت واقعی وجود ندارد. البته این مطلبی بعدا ایشان دارد

سؤال: آقای صدر با جعل اباحه چه طرح می کند؟

پاسخ: می گویند جعل اباحه باشد ایشان می گوید که اگر محمول ما، (اباحه واقعیه) حکم شرعیه باشد یعنی جزا ما حکم شرعی باشد شرط ما هم باید موضوع آن حکم شرعی باشد. همچین ادعایی دارد. می گوید ظهور قضایایی که به نحو جمله شرطیه است و جزا در جمله شرطیه حکم شرعی است این است که شرطش هم موضوع آن حکم شرعی است. خب موضوع اباحه واقعیه عدم ورود نهی که نیست. عدم ورود که می گویند عمدم صدور. عدم خطابه به نهی، این این جور نیست که خطاب به نهی اگر نباشد اباحه جعل می شود. ملازم است ایشان می گوید

سؤال: چون واقعی گرفته است این را هم اباحه واقعیه گرفته است.

پاسخ: حالا آن بحث صدور را بگذارید کنار این را واقعی شما در نظر بگیرید. یعنی می گوید که کلّ شیءٍ مجعولٌ له الاباحه اذا لم یکن فیه خطابٌ بالتّحریم. خطاب به تحریم عدم صدور خطاب به تحریم موضوع اباحه واقعیه مجعوله که نیست. ایشان می گوید در حالی که ظاهر جملات شرطیه ای که جزایش حکم شرعی است این است که شرط آن هم موضوع آن حکم شرعی است که ما این را انکار می کردیم. میگفتیم که نه هیچ نیازی نیست همین که ملازمه باشد جمله شرطیه برای بیان ملازمه است برای بیان توقّف نیست. آن هم توقّف به آن معنایی که شما می خواهید قائل شوید. آنها انکار می کردیم. این یک اشکال. اشکال دوم ما این است که کلّ شیءٍ مطلق، شما مطلق را به معنای اباحه مجعوله گرفته اید در حالی که مطلق می تواند به معنای نفی التحریم باشد. کلّ شیئ مطلق یعنی لم یجعل فیه الحرمه. بنابراین جزاء ما عدم حکم شرعی است. در جایی که جزا عدم حکم شرعی باشد دیگر این بحث آقای صدر

سؤال: شما می فرمایید که شرط این جوری است که اگر خطابی به نهی وارد نشده است نتیجه اش این است که تحریم

پاسخ: یعنی تحریم صادر نشده است. این همان مفاد ان الله سکت عن اشیاء می شود.

سؤال: این همان توضیح واضحات نیست؟

پاسخ: نه توضیح واضحات نیست همین مفاد سکت عن اشیاء هست. یعنی این جوری نیست که اگر شما تحریمی کشف کنید که اباحه واقعی، شارع نهی جعل نکرده است.

سؤال:...

پاسخ: نه وصول نه. نه لغو نمی شود. توجه کنید می گوید شارع مقدس در عالم ثبوت اگر نهی داشته باشد این نهی را با خطاب بیان می کند. بحث وصول نیست. با خطاب بیان می کند تا وقتی که خطابی به نهی صادر نشده باشد حرمتی جعل نشده است.

سؤال: اگر خدا حکمی نکرده باشد خب حکم نکرده است

پاسخ: نه نه حکمی نکرده است. نهی ابراز حکم است خود حکم نیست. نهی خطاب است. شارع می خواهد بگوید که شما اگر علم دارید که شارع اینجا نهی از او صادر نشده است. مثل همین حکم واقعی حرمت نیست

سؤال:...

پاسخ: بیان مرحله بعد از جعل است. بحث این است اگر شارع مقدس جعلی برای حرمت داشته باشد همیشه جعل هایش را بیان می کند. پس اگر شما یک جایی دیدید که بیانی از جانب شارع صادر نشده است بفهمید که حتما در عالم ثبوت حرمتی نبوده است. دقیقا همان ان الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا است.

سؤال:

پاسخ: سکت همین است دیگر. این هم همین است چطور شده است که شما احتمال حرمت می دهید به خاطر اینکه مقتضی اش را کشف کرده اید. این هم در همین مقام می شود دقیقا. مفاد عبارت این می شود که آن چیزی که خداوند

سؤال: باید این جور بگوییم که آن چیزی که اقتضای حرمت را دارد

پاسخ: نه ناظر به آن جهت نیست. جهت شکّ آن این است ولی این ناظر به آن جهتش نیست. می گوید در جایی که شما دیدید نهیی صادر نشده اس

سؤال: از کجا

پاسخ: خود امام علیه السلام گفته است. ثمره و فایده اش را بگذارید کنار حالا. وجه عقلایی اش این است که گاهی اوقات بعضی از افراد به ملاکات احکام واقف می شوند. می گوید شما ملاک احکام را درک کرده اید ملاک فایده ندارد برای جعل. ملاک احکام ملازمه با حرمت واقعیه ندارد. ممکن است ملاک باشد ولی شارع حرمت جعل نکرده است. متوقف بر خطاب شارع است. اگر خطاب شارع به نهی وارد شد این حرمت بار می شود. دقیقا همان ان الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا است. البته این کلام را بعدا آقای صدر آورده است. بعدا آقای صدر همین بیان را در لابه لای

سؤال: این یک مقداری الفاظی که می خواهد به ذهن برساند غریب نیست؟

پاسخ: نه ان الله لم یسکت، عین همان می شود. دیگر. می گوید ان الله لم یسکت عنها نسیانا. شما دیگر کاسه داغ تر از آش نشوید. ببینید بعضی از موالی عادی هستند یک حرمت ها و مبغوضیت هایی در باطن آنها هست ولی به خاطر ترس بیان نمی کنند. به خاطر اینکه قدرت ندارند. خب آن جاها عقل انسان حکم می کند که اگر شما علم پیدا کردید به اینکه مولا فرض کنید نیاز دارد، مولای ما افتاده است در زندان و نیاز به غذا دارد. ولی بیان کند که غذا برای من بیاورید زندان بان ها پدرش را دلر می آورند. شما متوجه شدید که این مولا نیاز به غذا دارد باید برایش غذا تأمین کنید. ولو بیان نکرده است چون نمی توانسته است که بیان کند و قدرت بر بیان نداشته است یا فراموش کرده است. مولا پدر انسان است و بیمار است و بیماری قلبی دارد باید در ساعت فلان فلان قرص را بخورد. یادش رفته است که به شما بگوید فلان قرص را بیاور تا بخورم. شما می دانید که ساعت فلان است و این قرص را نخورد می میرد. خب باید بروید قرص را به او بدهید به حکم عقل. این روایت لم یسکت عنها نسیانا می گوید ممکن است یادش رفته باشد یا نتوانسته باشد لابد یک چیزی بوده است. یک نکته ای داشته است یعنی ولو ملاک تحریم بوده است آن ملاک با یک ملاک دیگری مزاحم بوده است. به خاطر این بوده است که آن جعل حرمت به اصطلاح خطاب به حرمت صادر نشده است. این کاشف از این است که واقعا حرمت اینجا وجود ندارد.

سؤال: کلّ شیءٍ مطلق را که نمی خواهید بگویید متعین

پاسخ: بله می تواند احتمالش این باشد. عرض می کنم حالا این بحث گذشت فردا ادامه اش می دهم. آقای صدر همین بیان را بعدا در لا به لای بحث می آورد ولی یک قدری خیلی می پیچاند آن را و به یک بیانات خاصی این را آورده است و این حالا بعدا این را توضیحش را فردا می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد